

گپ وگفتی دوستانه بایکی از معدود نقاشان باک موتور که شغلشان روبه افول است

«جلیل نقاش» همه چیز رنگ کرده به جز آدم!



از همین طریق به زور هر ماه یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان درمی آورم. شاید باور نکنید وقتی این کساد بازاری را می بینم، با خود می گویم من همان کسی نبودم که روزی آقایی بودم برای خودم. از ظهر پنجشنبه مغازه را تا صبح شنبه تعطیل می کردم و چون دستم به دهانم می رسید و دغدغه درآمد هم نداشتم، می رفتم دنبال رسیدگی به خانواده. همسر و دو دخترم را به تفریح می بردم و در کل آرامش داشتم. بعدها هم که موبایل آمد، آخر هفته حتی موبایلم را خاموش می کردم تا زنگ مشتری ها قطع شود. اما این روزها خبری از این شلوغی کار نیست. حتی از ۵۰ نقاش موتور در خیابان طبرسی هم بیشتری ها تعطیل شده اند.

اعلا نقاشی می کنم اما ضمانت نمی کنم
در این ۳۵ سال هر چیزی فکر کنید رنگ کردم جز آدم. یعنی هیچ وقت سر کسی کلاه نگذاشته ام و از سر کار هم نرذم. الان هم مشتری های ثابت دارم چون می دانند من مثل بعضی از نقاش های موتور از براق کننده چوب در رنگ هایم استفاده نمی کنم. اعلا نقاشی می کنم برای همین هر باک رنگ کردنم دوزخ طول می کشد. اول باک موتور را با مشعل می سوزانم، بعد از بی رنگی بتونه اول را می زنم که چاله ها را بگیرد، بعد سسمیاده می کشم، روی این آستر مات کار می کنم، باز برای گرفتن خش ها بتونه فوری می کنم، دوباره آستر براق می کشم، رنگ اصلی را می زنم، مارک را می چسبانم، روی آن برای محافظت از رنگ کلم می زنم و در یازدهمین مرحله هم پالش را برای براق شدن انجام می دهم. با این وقتی که روی کارم می گذارم، از رنگ خودم مطمئنم مگر اینکه خود صاحب موتور محافظت نکند، برای همین ضمانت هم نمی کنم.

محله «کارمندان اول» کار پیدا کردم و شدم شاگرد برادران آهوپی در نقاشی اتومبیل. آهوپی ها الان در خیابان امام خمینی (ره) کار تشخیص رنگ دارند. من که کشته مرده موتور بودم، در همین مغازه ساعت ها بیکاری ام را با رنگ کردن باک موتور می گذراندم. مدتی چند جای دیگر هم نقاشی اتومبیل کار کردم تا اینکه سال ۷۳ خودم مغازه نقاشی موتورسیکلت راه انداختم و از سال ۷۴ هم آمدم همین مغازه در انتهای چهنو.

پنج نفر از همین مغازه نان می خوردم
وقتی که برای اولین بار مغازه را راه انداختم وضعیت کاروکاسبی خیلی خوب بود. مشتری بود که از در و دیوار مغازه می بارید. دو تا شاگرد داشتم. دوتا از برادرهایم هم بودند که با خودم می شدیم پنج نفر و از همین مغازه کوچک نان می خوردیم. از ساعت ۶ صبح کار را شروع می کردیم تا ۱۲ شب یکسره در حال رنگ کردن موتورسیکلت کامل یا فقط باک بودیم. هیچ وقت دستمان خالی نمی شد. برای رنگ کردن هر موتور کامل هم ۱۵ هزار تومان می گرفتیم که ۱۰ هزار تومانش سود بود. اما این روزها موتوری نیست تا رنگ کنیم چون همه تا باکشان خراب می شود به جای دادن ۳۰ هزار تومان به رنگ، ۴۰ هزار تومان باک نو می خرند یا اینکه بایک اسپری ارزان خودشان باک را رنگ آمیزی می کنند.

زمانی آقایی بودیم برای خودمان
ان پنج ساله هست که بازار کار کساد شده. من که قبلا وقت سر خاندن هم نداشتم و هر هفته ۱۰ تا ۱۵ موتور کامل رنگ می کردم الان با ۳۵ سال سابقه در سال شاید دو تنه موتور برای رنگ آمیزی گیرم بیاید. به خاطر همین جوشکاری را شروع کردم که

می رفتم. در بین این ها کشتی «حسین خوری» خوب بود؛ البته «کلوخ» و «حسین فردوس» هم بد کشتی نمی گرفتند. من با این ها در همان بنگاه آشنا شده بودم. نه تنها روزهای جمعه تماشای کشتی شان می رفتم، حتی وقت هایی که برای گرفتن اولین قند عروسی ها که یک رسم قدیمی در کشتی با چوخه بود می رفتم، همراه شان می شدم. این کشتی گیرها در روز اول عروسی با داوطلبان کشتی می گرفتند که شکست طرف مقابل مساوی با بردن قند اول عروسی یا همان گوسفند و قوچ بود.

کرایه ۶ هزار تومانی که به ۲۰۰ هزار تومان رسیده
سال ۷۴ مغازه را از آقای جمشیدی اجاره کردم. ۶ هزار تومان ماهانه پرداخت می کردم. در تمام این سال ها هم آقای جمشیدی لطف کردند و هیچ وقت از من اجاره زیاد نخواستند. الان بعد از سال ها ۲۰۰ هزار تومان اجاره می دهم. من در این مغازه ۲۲ سال کاسبی کردم و طبق قانون حق آب و خاک دارم اما آقای جمشیدی آن قدر به من لطف داشتند که من اصلا به این چیزها فکر نمی کنم و هر وقت هم بگویند مغازه را تعطیل کن از اینجا بدون ادعایی می روم.

همسر و دخترانی قانع و همراه
وقتی که با همسر ازدواج کردم، روزهای خوب کاری ام بود. درآمد زیادی داشتم و هر پنجشنبه هفته به شاگردانم حقوق می دادم. اما پنج سالی است که وضعیت کارم مناسب نیست و درآمد کم شده. با این وجود هیچ وقت همسرم گلایه ای نکرده و با تربیت دخترانی مهربان و قانع همیشه در کنارم بوده است. حتی مادرم و مادر همسر هم هیچ وقت گلایه ای نداشتند و دعای خیرشان پشت سر من و خانواده ام بوده که با این اوضاع مالی کم نیآورده ام.

نرفتم بیمارستان تا نگویند با این سن رفته آتش بازی
عشق موتور بودم و خیلی حادثه هم دیده ام اما باز فراموش کردم. یکی از همین حادثه ها درست بعد از ظهر شب چهارشنبه سوری برایم افتاد. یادم می آید در همان شب یک باک برای جوشکاری دستم رسیده بود. داخلش را خالی کردم و آن را شستم. تا اولین جوش را زدم باک به خاطر ته مانده های بنزین آتش گرفت و شعله هایش صورت و موهایم را سوزاند. البته پوستم زیاد آسیب ندید اما بدون ابرو و مو شدم. آن شب به خاطر اینکه نگویند «با این سن رفته آتش بازی» دکتر هم نرفتم.

۴۰ موتور پشت ماشین عروس تک چرخ می زدند
ما عشق موتورها، دوستان موتوری زیادی هم داریم. این عکس های داخل مغازه هم متعلق به همین عشق موتورهاست که از دوستانم هستند. سال ۷۷ وقتی که عروسی گرفتم. شب عروس کشان ۴۰ موتورسوار از همین دوستان برای اسکورت ماشین من که پیکان سپر جوش بود، آمدند. من جلو حرکت می کردم و پشت سرم ۴۰ موتورسوار که همه هم چرخ های جلوی موتورشان را بالا داده بودند، حرکت می کردند. در بولوار فرودگاه یک ماشین که خودی هم نبود، گل های ماشینم را جدا کرد. من هم با اشاره چشم به موتوری ها فهماندم که بروند دنبال آن ماشین و گل ها را پس بگیرند. همه موتوری ها هم افتادند دنبال راننده و با گل ها برگشتند.

جمعه های شاد مشهد با برگزاری کشتی
در گذشته مشهد در امیرآباد و گلشور گود کشتی داشت که هر جمعه پهلوان ها و زورخانه ای ها وسط میدان می رفتند و کشتی می گرفتند. صدها نفر هم از مشهدی ها جمع می شدند برای تماشا. من با موتور



یادم می آید شب چهارشنبه سوری یک باک برای جوشکاری دستم رسیده بود. داخلش را خالی کردم و آن را شستم. تا اولین جوش را زدم باک به خاطر ته مانده های بنزین آتش گرفت و شعله هایش صورت و موهایم را سوزاند. آن شب به خاطر اینکه نگویند «با این سن رفته آتش بازی» دکتر هم نرفتم